

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Political

سیاسی

نویسنده: اریکا کابینز\*  
فرستنده: علی مشرف  
۰۷ اپریل ۲۰۲۳

## لیبرالیسم، هم بستر فاشیسم



آنتی‌فاشیسم به عنوان سیاست و برنامه در ۶ سال اخیر با استقبال روبه‌رو شده است، زیرا اقتدارگرایی راست در درون و خارج از کشور افزایش یافته و ریشه‌هایش در پدرسالاری و استعمار (توسط مهاجران) نهفته است. با این وجود مانند گذشته سردرگمی شدیدی در مورد فاشیسم وجود دارد. اوایل اکتوبر ۲۰۲۲ در یک جلسه میزگرد با ناشر For War and Death در بالتیمور شرکت داشتم. آن یک اکتشاف مجنوب‌کننده فرهنگی و سیاسی بود که ما ابعاد فمینیستی و ضداستعماری آنتی‌فاشیسم را با خوانندگان مطرح کردیم و از آن زمان من را به کنکاش عمیق‌تر رابطه تاریخی فاشیسم و دموکراسی لیبرال در زمینه وضعیت سیاسی و فرهنگ مردمی واداشت.

انقلابیون آفریقایی چون جورج پادامور، و.ا.ب. دوبوا، والتر رودنی و به ویژه ام سزر گفته بودند که فاشیسم تازه آنگاه به عنوان یک پدیده جدید مطرح شد، که دامن اروپائیان را گرفت، زیرا فاشیسم در چارچوب رفتار و اعمال استعماری همیشه در مستعمرات وجود داشت. مثلاً آلن ا.س. لومبا، تاریخ‌شناس در کتاب For Antifascist Future against the Violence of Imperial Crisis عنوان «با مستعمره تنها گذارده شده» تأکید کرد: «فاشیسم یک مقوله کاملاً مشخص ایدئولوژی سیاسی نیست، بلکه یک واکنش تاریخی در مقابل تهدید مکرر استعمار ستیزی انقلابی و بی‌ثباتی مزمن یک سیستم ژئوپولیتیک که پیرامون امپراتوری‌های سرمایه‌داری بنا شده می‌باشد.» (ص. ۷۲)

این تعبیر برای ارزیابی استفاده باب روز کنونی از فاشیسم، که بسیاری را برآن داشته، تصور کنند که فاشیسم به گذشته مربوط است و ما تنها شاهد نوزائی و نه ادامه آن هستیم، بسیار مفید بود.

هنگامی که جورج جاکسون در سال ۱۹۷۰ توصیه کرد که «اختلاف‌نظرهای خود را کنار بگذاریم، زیرا فاشیسم هم‌اکنون حضور دارد»، می‌دانست که جنبش استعمار زدائی در ایالات متحده آمریکا و در خارج، جهان سفید را با بحران روبه‌رو خواهد کرد. فاشیسمی که در اروپا پدید آمد و در ایالات متحده از جنبش‌هایی چون جیم کرو الهام گرفت، خود را از منطق و عمل اقتدارگرایانه استعمار اروپائی آزاد نساخت. وقتی ما (از نظر سیاسی، اقتصادی و اجتماعی) خود را در درون ایالات متحده آمریکا یک خلق استعمار زده می‌فهمیم، می‌توانیم درک کنیم که حیات ما توسط سیاست اقتدارگرایانه یک طبقه حاکم شهرک‌نشینان مهاجر دیکته می‌شود... .

با این حال ایالات متحده توانست تاریخ و پایه و اساس فاشیستی خود را با استفاده سرسری و سطحی از مفهوم «دمکراسی» دور بزند. ایالات متحده که خود را تنها فانوس منور واقعی دمکراسی و یا «مدینه درخشان برفراز تپه» معرفی می‌کند، باوجود لفاظی در مورد «حقوق بشر»، کماکان مخفیانه با فاشیسم لاس می‌زند. دمکراسی لیبرال فاشیسم را پدید می‌آورد، زیرا بهترین ایدئولوژی و شیوه کشورداری است تا دیکتاتوری سرمایه‌داری (قدرت لجام‌گسیخته سرمایه) را مشروعیت بخشد. نگاهی به تاریخ پروژه استعماری اروپا بروشنی نشان می‌دهد که در کلیه امپراتوری‌های استعماری به کارگران اشکال «شراکت دمکراتیک» عرضه می‌شد، در حالی‌که امپراتوری‌های استعماری در عین حال فاشیسم را به عنوان شکل حکومتی تحمیل می‌کردند. این امر باید با «فرآیندهای دمکراتیک» جاری که در بین کلنی‌های مهاجران وجود دارد، مطابقت کند.

از آغاز دوره انتخاباتی ۲۰۲۰ مفهوم «فاشیسم» معانی بسیار متعددی پیدا کرد که در بین آنها هیچ یک واقعاً شرایط مادی جاری برای صعود فاشیسم خارج از حزب جمهوری‌خواه را واقعاً دربر نمی‌گیرد.

در واقع می‌توان خیلی ساده به این نتیجه رسید که اگر توجه لازم به انتخابات صورت گیرد، «فاشیست‌ها» و «جمهوری‌خواهان» را می‌توان جایگزین یک دیگر کرد. ولی وضع این‌طور نیست. سردرگمی در مورد عبارت فاشیسم که از طرف لیبرال‌ها به عنوان اسلحه استفاده می‌شود تا مردم را مجبور به شرکت در انتخابات کند، مقدر ساخت تا نقش اصلی را که حزب دمکرات (با سیاست نولیبرالی، پوپولیستی و ریاضت‌محوری و دولت پولیسی خود) ایفاء کرد و در واقع تکرار فعلی فاشیسم را مورد لطف و عنایت قرار داد، بررسی کرد.

AntiFascist Futures با مقاله‌ای از نادیا ابوالحاج انسان‌شناس زیر عنوان «پیش‌پافتادگی علم» آغاز می‌شود که سهم مهمی در درک رابطه مستقیم بین جنگ‌های بی‌پایان و ادامه و گسترش فاشیسم، به ویژه در رابطه با حقیقت و دروغ ارائه می‌کند: «در حالی‌که من حضور همیشگی، اهمیت و قدرت سیاسی ادعاهای آشکارا غلط را می‌پذیرم، مایلم پیکربندی دیگری از جهان را مطابق با حقیقت (علم و قدرت) مورد بررسی قرار دهم، که امروز نیز عمل می‌کند. چه می‌شود اگر دروغ و یا راز تنها امکان برای لوث کردن قدرت «اسناد و مدارک» نباشد؟ در آن صورت چگونه "حقایق واقعی" (مهم و حتی اساسی) که در حیطه رفتار انسانی وجود دارد و به "طور طبیعی سیاسی" است، از نظر سیاسی بی‌اهمیت خواهد شد؟ با در نظر گرفتن کلمات قصار، علم قدرت است که در این بین وسیعاً مورد قبول واقع شده، این سؤال مطرح می‌شود که "علم" در عمل چگونه سیاست را تحت تأثیر قرار می‌دهد.» (ص. ۲۴)

اگر در نظر بگیریم که در مورد جنگ نیابتی ایالات متحده آمریکا، اتحادیه اروپا و ناتو در اوکراین چه روایت‌هایی که گفته شده، به انضمام ۶۰ میلیارد دلاری که برای تسلیح گردان آسف، گارد ملی نازی‌های اوکراینی صرف گردید، در آن صورت مبارزه برای کشف حقیقت و اسناد و مدارک تاریخی و سیاسی به طریق هولناکی گویا خواهد بود.

بسیاری از مردم جنگ نیابتی ایالات متحده آمریکا، اتحادیه اروپا و ناتو در اوکراین را یک پدیده نوین می‌دانند و می‌دانستند، در حالی که کودتای سال ۲۰۱۴ و ۸ سال جنگ داخلی بین اوکراین و جمهوری‌های خلق دونتسک و لوهانسک را ندیدند و یا نادیده انگاشتند و از این طریق عناصر فاشیست در درون حتی دولت اوکراین، یعنی گردان‌های آسف، که در سطح جهان (از برزیل گرفته تا شارلوتزویل) فاشیست پرورش می‌دهد و همین‌طور ایالات متحده و همپیمانانش را که به بهانه به رسمیت‌شناختن جمهوری‌های خلق دونتسک و لوهانسک به عنوان کشورهای مستقل توسط روسیه برای گسترش ناتو استفاده کردند توجیه کردند. همه این چیزها بی‌اهمیت نیست. دروغ‌هایی که به خورد مردم آمریکا داده می‌شود تا آمریکا کماکان برای تلاش‌های خود در توسعه ناتو و اهداف سرکردگی امپریالیستی‌اش از حمایت‌های لازم برخوردار شود، رایگان نیست و تاوانش را باید پرداخت.

رسانه‌های بابروز، بازوی بلند دولت، به طور گسترده کودتای سال ۲۰۱۴ و همین‌طور وجود نازی‌ها در اوکراین را انکار کردند و حتی تا آنجا رفتند که سربازان اوکراینی را با آرم نازی‌ها در تلویزیون ملی نمایش دادند و در حالی که حزب دمکرات با وقایع ۶ جنوری در مورد «از دست رفتن دمکراسی» و تلاشی دیگر برای «طرز فاشیسم» هشدار می‌داد، نازی‌های اوکراینی را از نظر مالی تأمین کرده و از نظر نظامی مسلح می‌نمود، تا «دمکراسی را نجات دهد». این ریاکاری که عمداً سردرگمی سیاسی و تاریخی به دنبال دارد، محیطی را آماده کرد، که در آن نه تنها فاشیسم بهتر سازماندهی شد، بلکه روز به روز بیشتر به پدیده‌ای نرمال تبدیل گردیده است. ما تجربه کردیم که مثلاً فاشیسم در انتخابات سؤال برانگیز با آرای بسیار نزدیک به یکدیگر دو نامزد در برزیل چگونه چهره نمود و همین‌طور در هم‌آغوشی لیبرال، انتصاب اخیر یک خانم نخست وزیر در ایتالیا، حزب موسولینی را به قدرت بازگرداند. همین‌طور سوء قصد به جان معاون رئیس جمهور در ارجنتاین را می‌توان نتیجه ارتقاء روزافزون جنبش فاشیستی تعبیر کرد.

گفتمان رسانه‌های باب روز به جای این‌که به پیامدهای جهانی این دروغ پردازد، راه‌هایی یافته تا خود را روی افراد متمرکز سازد. خواه این‌که منظور مسخره‌بازی‌های بی‌ملاحظه رئیس یک کشور و خواه بدو بی‌راه گفتن‌های یک خرده‌بورژوازی روان‌شیدای افریقائی باشد، رسانه‌های باب روز لیبرال تصمیم گرفتند در گفتمان خود از فردگرایی لیبرالی به عنوان «تحلیل» کمک بگیرند و طبیعتاً از این طریق برخوردهای لفظی نفرت‌بار، از طبقه حاکمه (و همین‌طور سیاستمداران و افراد سرشناس)، که با فاشیسم همدلی نشان می‌دهند، جدا و منحرف می‌شود. ولی مسأله برسر افراد نیست بلکه سیستمی مورد نظر است که مدام مشوق افراد است که بعد خود را سازماندهی می‌کنند. اگر برای به دست گرفتن قدرت سازماندهی نشده باشیم، مقاومت در برابر آن چه فایده خواهد داشت؟

گفتمان عمومی که دوگانگی کاذبی از خوب و بد را برجسته می‌ساخت، باعث شد که در مورد ضدسیاه‌بودن AntiBlackness و ضدسامی بودن صحبت‌ها سطحی صورت گیرد و کارکرد امپریالیسم ایالات متحده آمریکا، که پیشیزی برای مردم افریقا و یا مردم یهود قایل نیست و تلاش دایمی برای توسعه و گسترش ناتو مبین آن است، نادیده گرفته شود. چگونه می‌توان کوشش کرد در مورد ضدسامی بودن به طور جدی به بحث پرداخت، در حالی که فرد، حزبی را انتخاب کند که کماکان نازی‌ها را مسلح می‌سازد و نقش تعیین‌کننده‌ای در شکوفائی فاشیسم در سراسر جهان ایفاء می‌نماید؟

آیا باید فراموش کرد که ایالات متحده آمریکا و اوکراین علیه قطع‌نامه مجمع عمومی سازمان ملل متحد علیه نازیسم، نئونازیسم و کلیه اشکال نژادپرستی رأی مخالف دادند؟ چگونه می‌توان کوشش برای بحث جدی در مورد "ضدسیاه‌بودن" را تحمل کرد، بدون این‌که گسترش AFRICOM را با وجود شورش‌ها در منطقه ساحل و شاخ افریقا زیر سؤال برد؟ آیا می‌توان انتظار داشت که مردم به قانون مبارزه با فعالیت‌های بدخواهانه روسیه در افریقا (که

کنگره آمریکا در تابستان ۲۰۲۲ به تصویب رساند، که ملل افریقای را که حاضر به حمایت از جنگ‌های نیابتی نیستند، تهدید به مجازات می‌کند، خیرخواهانه خواهند پذیرفت؟ آیا کوشش‌های اخیر اشغالگران غربی هائیتی به رهبری ایالات متحده آمریکا نشانه دلواپسی آن از سرنوشت و حیات سیاهان است؟

لیبرالیسم نوین و فاشیسم نمایندگان دو ساختار و یا دو بیان متفاوت همان سلطه طبقاتی که زیر بنای آن است، می‌باشند و با این حال صعود فاشیسم در غرب یک واکنش بسیار واقعی نسبت به ویرانگری‌های نولیبرالیسم است. این حرف برای مردم افریقا چه معنایی دارد؟ دمکراسی بورژوائی لیبرال از نظر تاریخی و در حال حاضر در توسعه و تحمیل فاشیسم نقش‌آفرین است.

آیا باید فراموش کرد که ایالات متحده آمریکا و اوکراین علیه قطعنامه مجمع عمومی سازمان ملل متحد علیه نازیسم، نئونازیسم و کلیه اشکال نژادپرستی رأی مخالف دادند؟

تا وقتی که ما برای به دست گرفتن قدرت سازمان نیافته‌ایم تا نه تنها بشناسیم، بلکه همین‌طور درک کنیم دشمنان ما چه کسانی و چه چیزهای هستند، این «گفتمان» کماکان خشم ما را به موقعیتی بسیار حساس‌تر از آنچه اکنون هست، هدایت خواهد کرد.

\*\*\*\*\*

\*اریکا کاینز، شاعر و نویسنده و سازمان‌دهنده و عضو پیمان سیاه برای صلح در بالتیمور، ایالات متحده آمریکا

تارنگاشت عدالت

چهارشنبه، ۰۹ فروردین- حمل ۱۴۰۲

برگرفته از: اوراق مارکسیستی

منتشر شده در تاریخ: مارچ ۲۰۲۳